

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میل کو طه را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر روز اول  
 با جمیع سپاه بار توپخانه بر آن جماعه تاخته تبوپ اندازی و شلکهای بنا دوق  
 از پیش رانده رزمگاه را از وجود اهل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر  
 ترک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست  
 اعدا تردد نمایان می نمود آخر الامر چون رسد ضلالت و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و  
 گاه بهم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پلین مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور  
 جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار  
 بمقابله لشکر غنیم شتافته از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صفت را بچشم غنیم  
 نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه اصفاف و نشیب و فراز و غار و  
 معاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه بخت شاقه تادو  
 سه فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخیشد و شب هم بسر آمده روز روشن گردید  
 نگهبانان راه بغنیم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پلین میرود او مجبور استماع این خبر  
 تمامی افواج را بوالپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در  
 تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل قریه گری گوره که ایسانی پلین شب  
 چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خبر شنید که غنیم بر آتشخانه سرکار چون سمنده جان شمار  
 یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید با یلغار صفت سپاه اعدا را که  
 کرد توپخانه بمشایبه بدت توده قیام و زنده بودند از یک طرف شکسته پراننده ساخت  
 بتوپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب آشته میزند و میبرد  
 و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و انواب قایم کرده شلک با زمان بخت

دارالریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهانده بشکست صفیای  
 مردان حصار بند سعی می کردند اما از شک های تجربه کاران روسی مردانگی خود بار را  
 سیاه ساخته با یوس بر میگرددیند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ لپه لپه بر بند  
 موتی تالاب قائم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا  
 توپ اندازی می نمود و از صدمات کولاش اهل بهیر نواب نیز فرزند بر گردید پس  
 نواب بهادر چند جوانان دلیر و در ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد میان  
 و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن التواب و پیودن راه صواب  
 چون قضای ناگهان بر سر ایشان رسیده یک حمله رستمانه اضراب غنیمت صنادیق  
 سرب و باروت و غیره همدست خود نموده قیام وزید چون تمامی لشکر و توپخانه  
 رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف وزید اگر چه اهل کار دانا  
 و اعیان دولت کار آزار عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه ها  
 برداشته سکونت وزید صبحی با طینان کلی دهن از السلطنت باید شد اما از آنجا که  
 فلک و آره همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گزاران قضا و قدر مدام بر یک ستور کار بند  
 نمی شوند وقت زوال دولت خدا داد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کس نیست  
 نخواهد دید و شب گورا حدی بجانه نخواهد چسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده  
 قدر را جز تقدیرش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانا یان قبول اسی و الا  
 شان نیامده از آنجا است گفته اند بیت چون زوال آید کیس بند و جنون راه خرد  
 عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده  
 بعد فراغت از اکل و شرب ما حاضر است بر خاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و مگس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چپر کولی رسید از قضا گول از توب غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس آن حقیقتش مردم بانها فروخته شده بر اهل بهیر هنگامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخالت که اوج گیر اگر دید بسیار می از لشکر کوه قیام را معلق بر هوا برده سزگون بزرین انداخت چون قضا و قدر شیرازه جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانه داماد بخارم جرات پرداز شده در خریدند اگر چه لشکر بان نواب بهادر از شمشیر تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده زیر گردیدند و بان صابران بر هر کوهی که از دست اهل غنیم میرسد صبر کردند و لاله میانی خویش خاص شهباز صاحب هنگامه قیامت بر آنجماعت بر پا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن تنگ مری دانسته حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را در وقت تیغ و نیزه جلاد ساختند و بسین خان و بیبی گدیری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود در صفت اعدا خود را نواب بهادر و انموده جرحهای شربت ضربت شمشیر زیاد از طاقت شکنگی مردمی نوشیده بر سر زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصور دیده بشاد کامی برداشته نزد ترک را فرسانیدند پس بهم سپاه شالیته و سامان بالیته لشکر که بچندین محنتها قرار هم شده بود تاراج و پایمال هم ستوران غنیم و کار خانجات درست و توپخانه مستعد

اعداد شکن جزو کل بدستیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباع

در تدبیر بد است هم تقصیر تو نیست  
جنزیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست  
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد و بزمی

برگوه چرتولی سوار شده بر آسیا سنگ چون شیروم خوار استاده نظر غضب الود و برود برد  
وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بی ادبان بنمید  
غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برود  
و بچهارده سوار حست و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پش بیاتید  
اتانواب بهادر بمبارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن حقیقش از آن جناب جدا  
شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده و مضع قادر ولی پیرزاده که الیانی قلعه  
متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان  
را که قلعه دار بود از رسیدن خود خیر دار ساخت قلعه را زنگور بند و بست و قلعی قلعه  
کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده و الا قدر طالع یاور  
با دوستانه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش  
جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشته هر کس که از سوار و پیاده  
بسلامت جان از آن مهلکه میرسید اورا پرازد و مشت زربامید ادوئسی که مع اسب  
و سلاح حاضر می گشت سوامی خلعت پنج مشت زرباومی بمپود آری رباعی

بمشک و بعبیر سرشته نبود  
تو داد و دهش کن و سریدون توئی

سریدون فرخ فرشته نبود  
زداد و دهش یافت آن نیکوئی

اما محمد علی کندران چون احوال لشکر خود بدین منوال بدو بر حجت و سلامت و نوع دیگر ذات و الا صفات و قومی نداشت جان خود را باختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بزرگان خود میراند مطلع مخمس

دم بپردی میزیم تا در تن من جان بود	جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز نرم اندیشه کردن کار نامردان بود	ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه ندکو سوار شده از سپاه سنگمابلی آب و طعام باوصفت برداشتن سینه زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا کردید و بسیاری مردمان غنیمت را از شکمهای بنا دلق بجاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیل خود را جمعیت کندران شجاع رسانیده کوشش مردانه می نمود ترک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمدریوسف کندران ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کندران شجاع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما سلاح هم را بیانش گرفته کرد و نشان چوکی با نشانید و کندران ترک بر حساب شاره سوار خود بهر چند در بایستبول کردن نوکری مرهبطه با انواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به بنحان نرم و گرم غمیب نمود کندران شجاع باقبال این معنی نپرداخته اقرار و لغوی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پیش رفته بعد التیام زخم مع و ابستان حاضر شده حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب بگریز آنجا رمانی یافت

با یک هزار و شصت کس سمت پشن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار و پنجاه نفر از فوج کشتی ترک که  
 از لشکرش بقا صلوات و فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر ستم پایه بنا دلیق بسته نفرخت  
 تمام بر سبتر باور از شده بودند کمندان شجاع و صفت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در  
 افتاده از سنگاری سر بای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شکست بازده  
 نزدیک قلعه پشن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید  
 نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال بیکیش دریافت و تردد شایانش از صدای  
 شکست های بنا دلیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام  
 دولت خود انکاشته اورا بسینه کشید و بجلاج و انعام شایسته سر فرار ساخت از  
 کارخانه سر کار بنا دلیق درست و طیار بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه تیر بهای بنا  
 ساخته الواپها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهبان داشت مردان جنگی و فراهی  
 سامان زرم مقید و مامور بود غنیمت طرف مندا سیران لشکر نواب را بصوبه سیراوانه خست  
 مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادیورا و قبول کرده ب حکومت  
 گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری باز نواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونہ  
 برگزیده بود و برومی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوایید مقید  
 روانه پونا ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده  
 بخیمه علیچده داشته بدلا سا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن پستگان  
 و صاحبزاده بلند اقبال تماس مامی نمود آن مردد انکه محض پاس نمک و ادار تصویب  
 خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر و ظل حمایت و حفاظتش پرورش  
 می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصه هفت  
 عشره بر سلامت ذات نواب فرام ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات  
 احزاب اضراب و استحکام قلعه قوف یافت دانست که خان اسیریکه از فدائیان  
 نواب است پس بر نادانی خود نام گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و مصلابت  
 کوچه ها و انبیه توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیحت فیض بخشی و صدای داغ  
 و همیش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کاروان شجاع که به کساد  
 منزلت و کسر نشان اوقات خود در آن لشکر سپری کردند مع اسپان و سلاح خود  
 رسیده در سلک ملازمان نواب مسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در  
 عرصه قریبه دو هزاره مردم بار و سوار فرام شده بود و نواب بهادر تالیف  
 قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم اتا و لا  
 غیر می زد شب محمد علی شجاع موصوف را طلبیده و فرمود که غنیم شوخ و بک شده  
 جرات پر از است گوشمالیش بدمت خداداد خود وارد آورده ایم چه مصلحت است  
 آن شجاع کار از ما سرانجام این مهم بزدنه کاروانی خود گرفته جریده بدو هزاره تفنگچی از دروازه  
 میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوارهای سوار پلینه گذشته بر سر اعدا که متصل عبیده  
 سه هزار پیاده پالیکار صیقل درگ و دو هزار پیاده مرا را مع چهار ضرب توپ و هزار  
 سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط  
 زندگی برخیزانید و بیداران غنوده طالع بجاک عدم بخوابانید بقیه السیف را چنان  
 سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعه مقهور  
 بر سر ایشان برداشته مع اسپان و توپان روانه حضور ساخت خود همونجا تا دست

سکونت ورزیده صبحی محتیا ب برگردید در کوه اومرا را و زرد و نار بر گشتند نواب بهاد  
ازین فتح قرین مسرت شده شاد دانه طرب نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپس  
ازان غنیمت زور آور بلا و سواس شمالی کوه کری کوه بر نه رجوی بتیری وسیع و مستحکم که  
بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و در انداز در آنجا قائم کرده بگورا اندازی منجبتی پر  
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میدادند که شجاع جمیع بمشاهده جرات بی ادبی و مردم  
آزاری غنیمت غصبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود  
بر مورچه خاص ترک همگامه ستان بهر پاساخته اهل مورچه را نهزیت میدهم و صد مرتبه  
عظیم بمیزش تیر و تفنگ بحال سپاه عظیم لنیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشنا  
شده نظر بر افواج کثیر غنیمت کرده اگر چه اورا ازین عزم بازداشت اما او بجد و کد بسیار  
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا اندام بنیان هستی اعدا چون سیاب بمقیر حلی ماند  
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار سپاده که نا طکی وقت شب کوچیده فقط با سه  
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان  
از بالایی مواضعات کرگاول و ارگرا سمت کوههای هر طرف آمده راست از عقب  
به تمهید تبدیل اهل مورچه تنگ تک پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت  
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کنندان شجاع بخت یاور و طالع را مددگار  
یافت و از راه عد و زور بی نخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری  
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده  
حقهای آتش عد و سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته و مار خیرگی از روزگار آنها  
بر آورد و سرهای محاطان مورچه و کین نار ان صلابت کوچ به تیغ بیدریغ



بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب  
جلوی یعنی خورد که بسک و شایسته بود کشیده بجنور روانه داشته فارغ گشتند اگر غنیم  
با اطلاع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش  
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نگشوده دست بر سر از آنجا مالوس برگردید  
کنند ان شجاع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچ و مورچه  
شکسته بجاک بر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخورد بجنور بریده  
خطاب فرزندی یافت از زبان علی و ادنی صداهای آفرین تحسین شنید  
چون ترک خرابی حال بی جزائی لشکریان خود بر نیوجه دید از فکر مورچان آرم  
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته پیدارهای افواج منتشر  
ساخت و خود با تمامی لشکر بیدان چتر راه صوبه سر اقامت داشت و نزدیک  
عمید نمود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است  
غنیمت مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوچی کردی کشته راهی گشت  
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته بر مانا مند  
قیام و نزدیک و صاحبزاده عالیقدر اباتامی سوار در سپاه دیربازی کرنگول که از طرف  
جواست در کمین داشت و کندان شجاع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار  
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلب  
جنوب رویه کوچی که کور روانه ساخت چون سوار سی غنیمت فایز جوگردیده در آب  
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر چند اولیش که عقب خرامان خرامان می آمدند  
کنند ان شجاع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان لیر اشاره ساخت

آن مرد جان باز بدو شده صد مرد کار ساز بر آن جماعه تاخته و باه بازی و حیل انگیزی نهادند  
 را تعلیم شیرینی نموده کشتان کشتان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را  
 منتشر کرده پس کمین در آن پناه گرفت بغتتاً کندان شجاع انگیز کرده بشکلهای توپ و  
 بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیار بار بار بمطوره عدم فرستاد و در آن زد و خورد  
 دو سه سردار آن طرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت  
 اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الاقدر فرصت وقت غنیمت یافت  
 اسپان جهانده بکسان منظم در آورند و تا مقدور دست شجاعت او قتل و غارت  
 بزرگشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست  
 آورده بار دیگر با غنائم بسیار مراجعت نمود ترک ازین خبر زد و زار شده حج اقامت  
 با پارچهای ترو لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب  
 بهادر برین فتح نمایان آثار بشارت ظاهراً ساخته سجدات شکر بدرگاه و اهب  
 متعالی و کرده شاد دینانه طرب نواخته داخل تعلقه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و  
 خورد و کوفت و کافت مردان شجاع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت یاب  
 می شدند پس غنیمت از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانه گهاٹ  
 یعنی جنوبی پٹن که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کومیتور و پالگهاٹ  
 و دھار پور و دندکل است بسببیکه او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آن طرف  
 بیدر قوه ایما رو مایل با به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا  
 فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همست گماشته در تاخت و طوفان بلاد  
 در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب ویران ساخت که هر

که هر پنج گاه و سبزه تراز زمین بر کندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست نطق سلم  
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند با این متلعداران آن سمت  
هر هر قلعه اقامیم کرده با استقلال تمام میگوشتند چون ترک به پایان گماث  
شناخت نواب خود بدولت عزم جزم آن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام جیم  
خاص در میدان کوچی نه کور نصب کنایند در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که  
تشریف فرمای حضرت از دارالرایست بالفعل مناسب نسبت مبادا گرفته اینجا  
بر خیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان بسیار  
بس کیاب اند اندیشه دور و دراز باید فرمودند و سی حساب وقت و مقدر خود تردد  
کرده در فدویت و جان سپاری سر و صورت خود خواهند نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با  
تمامی سوار و قزاقان صنلع بار محل باید داشت نواب بهادر با اقبال این معنی خسته  
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بار محل  
روان ساخت و کمندان شجیع چهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرنانگی و شش  
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگماث رامی کوته بهر دولت شکر در  
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت زید و کمندان  
شجیع با فوج خود یکشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار  
سوار غنیمت کشتن با اسباب بسیار و دواب بیشتر که در ملک بالاگماث و پایین گماث  
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهو کاران لشکر کوچ فرسرایه زر و گوهر از  
گماث پور آمده از راه ترپاتور و و انبار سی گذشته کتل کر نیات عبور کرده عازم  
پونه اند مجبور استماع این خبر کمندان شجاعت اثر پانصد جوان بار دست صد چینی کار

و هزار پیاده از راه کنگندی پالک پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شباش به آید  
 گماٹ بتل پل عبور کرده بر سر آتیه کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته تا گشت  
 و بالای گماٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت بسیارش  
 نواب بهادر بود و نیز کدیران دروازه گماٹ هیچ امر مانع و قش نشدند حتی کاران اوستا  
 تا آنها دروازه گماٹ را که بروج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضا را روز دیگر قزاقان غنیم  
 با و فور سامان و گل گداوان و طویل طویل اسپان بلا اندیشید چونکه شکار از خود  
 بی مطمح برسد میر سید مکندان با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین اران گماٹ  
 هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گماٹ  
 و چند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر عزراں بر عقب شان تا  
 بلا توقف شلک باز دو مجبر آواز شلک کمین اران گماٹ از پیش حمله کرده طنبورانواخت  
 دو یزد و به سمان شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون پنجه مشبک حستند  
 و عقبی دگان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ و نیزه شکستند چون سران سپاه  
 راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بیشتر اولی تمام تاپ ضرب مردان جنگ آزما  
 نیاورده فقط از جان خود در غار و معاک در خریدند کمندان شجاع هر دو جماعت خود را  
 جمع ساخته جمیع سباب کسان منهنم و سپان و گاوان مع خرطیه های طلا و نقره  
 بسته بسته بر سر اسیران برداشته از گماٹ بتل پل بیدر و پیادگان کرناکلی روانه کشگری  
 نموده خود همونجا بر آ بگیر می که از زیر گماٹ بود قیام و زید چند سوار غنیم که عقب همه با  
 بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتند و از دور قراولی میکردند و بسا  
 کمندان شجاع است برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک با

نزد که وقتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابو و شدند و دیگران اسپان جهانده و بگرفتند  
 نهادند شجاع و انا از آنجا مظفر منصور عبور گماط کرده به کشتگیری رسید چون ترکم با ما خبر  
 تاراجی جمعیت خود شنید تصورید که گماط کرسیات متعلقه و ناظم ارکا ط است در آنجا  
 گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتند یعنی نواب محمد علی خان نواب بهادر  
 در ساخته باشند خدا نخواسته اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بمقابله ما پردازند و  
 کتل های اه بر لشکر ما مسدود سازند ما موس و ولت پیشوای تاراج و جانها را ایگان و تلفت  
 خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گماط پیور نموده به سواد قصبه اوتان گرا  
 فرود آمده بود که آن شجاع صاحبزاده و الا قدر از رسیدن مرهه خبر و ساخته عجب  
 رفتن دار الزیاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر بلغار غنیم و قوت یافت جمیع اسباب  
 لشکر یعنی پیام و اعلام و سپهر و بنگاه و غیره روانه پیش کرده خود را جمعیت تنه چهار هزار سوار بطرف لشکر  
 ترک غنیم رسانید قضا را آن روز کسی آورد آن لشکرش سمت بلده دهرم پوری آمده شور قیامت در آن  
 سرزمین بر این تخت و چند دیهات را غارت ساخته بفرای کاه و همیامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته بر اینها  
 بفرای کاه و همیامور پرورخت منتظر وقت بود که ایشان پیشتر را بر اسپان و شتران و فیلان با کرده بلا تیشتر  
 خویش و بجای راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها یک  
 جنبش بر روی که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا انداخته و توقف بازوی مردانگی کشاوه  
 آنجماع را بانگ سی چنان برهم و در هم نمودند که از صدای بزن و کوب مردان کاری هول و هراس در  
 دل لشکریان غنیم افتاده جز جان سلامت بدون چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و  
 اسگ و دینچه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافتند راه پیش  
 گرفت ترکم از نیمنه هول زده بالشکر خود کوچید و بر کاپوری پیش فرود آمد و چون شب آمد آن شجاع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شجون در تاخت قضا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب  
 بسر آمد و معنای باگ بیداری و هشاری غفلت پرستان زد بر گردیده زود بدین کوه گلر گنده پناه گرفت  
 اتفاق ترک آن روز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شهر بیدان شجاعت یحیی بود آن شبیج از صبح تا  
 شبانگاه بیناه شکل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف همان فروخت تیار شد بر  
 لشکر جو انفار غنیم شجون زده همرا سباب حربی مع تو پناه بر دآمدی گرفت و چند سیران افراط و تفریط  
 چه کولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زبر کرد و حیا م و اعلام  
 را آتش زده بانه صدر اس پیشوش ز بخیر فعل و یازده شتر بر خزان پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده  
 از دهن کوهستان در خل رای کوته گردید و بلا توقف از آنجا شبگیر زده بانی کل رسیده بود که ترک بر حرات  
 فدایان نواب بهادر و قوت یافته هر اول لشکر خود را پی شان پیش اند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید  
 چونکه شبیج مذکور بخوانخان ایلی رسید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود  
 ساخته گردش گرفتند تا شبیج مسطور همه روز در پناه قلعه ویران سکونت در زبده وقت شب در فرودگاه  
 خود جای آتش افروزانیده و بر در دیوار قلعه پارچه های کهنه و مدرس و ستمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا  
 عقب برگردیده بزود دشایان از راه تنگ و تاریک شب و فرزند خل بلا و قوت اعدا صحرانوردی  
 بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنای آتش سپیدی در دیوار و  
 گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بجهت کشی و طعام پزی  
 اشتغال داشتند که ناگاه شبیج عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شلک سر شکن بر کرد و چند اتواب را از  
 گولهای انگوری پر کرده پراپین پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجا بیخ شش هزار سوار مسلح  
 سعی مردانه بجای آوردند و یقین داشتند که از میان ریزش نوپ و بندوق احدیر ارجان سلامت بدون  
 محال است لهذا بلاوری تمام سپان جهانده و صفت مردان حیدر و در خرید و دادمردانگی در دوازده تارنج

ششصد پنجاه و پنج را مجروح و مقتول ساختند مردن آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه ششصد و پنجاه و پنج بجای نجات فتح نصیب مع سپ و سلاح کسان مقتول و زلفای مجروح خود از پناه جنگل ماکوی درگاه سلامت طی کرده پلن رسید و دیگر طلایه داران غنیمت بسبب تاریکی آتش بتائید جمعیت منظم بر دوختن نتوانستند و راه گریز لطیف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه کوش گذار ترک اما ساختند او که از دستبرد عنایان بکمال اعدا و فیر بی ایشان تنگ آمده بود و فکر و در روز افتاده از آنجا کوچیده از راه مندا ابرست مبلکوط رفته مقام کرد تا نواب بهادری باید ایمان و انا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق اندک نظر داشته ایاچی را نام شخصی را اوایل مقرر کرده برای دستی معاملاتی که قول و انایان است

راست از اجز و او کج نهادان چاره نیست

بلکه ان لازم همین باشد اطاعت تیر را  
 نزد ترک روانه کرده بود و طریق خود پسندی پیچیده بر صلح ضامن نشد اما اوایل را نزد خود داشته سخنان عبرت نمای خود با او یکدوم و هر دم بهادری نیز در کبیل نواب بهادر از او آبخا معروض جنای داشت بعد چند غنیمت از بیگانه برداشته بجمع و جوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلا ذکر که خوب آباد بود همت گذاشته پیش خان بطرف مذکور روانه کرد و کبیل از نیمنه نواب آگاه ساخته در بند و بست آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از نیمنه متنازل گشته کنان شجاع را یاد فرمود و از غنیمت آگاه ساخته در بند و بست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود آنرا و شجاع سر انجام این مهم هم بر ذمه همت عدو و مال خود گرفتند برخاست تا نواب بهادری را به شش هزار تنگه کار از او ده ضرب نوب و دویز سوار ابل صطبل خاص کجوشمال دشمن حضرت فرمود شجاع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریاپلن بر کھاٹ کوٹک که سد پوز نام دارد رسید و کوٹک واکه در آن فرصت علم بغاوت بر افراشته و خیره شده سرهای طحانه داران نواب را که در قلعه هر طره بودند بریده در و بست ملک باز تصرف خود در آورده بود و سدر راه گشته از آن طرف نگذاشتند کنان شجاع جنگ از آن صحرائیان قابو جو مقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آن طرف برگردید

و جنگل کوچک را بر دست چپ داده روان شد اما بکران اسبابی عبور کرده و جنگل و شوارتر و نسته چهار هزار مردم  
جرى از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایا لشکر توپخان و سوار و تمامی بهیر و خیام را بذر بسد  
خان کمندان جهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور بود خود مع سپاه جریده بی توپ  
په چهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمین اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیمت از رسیدن آن  
شیر پیشه شجاعت در عرصه مردانمای و فرستادن توپخانه سمت پهن آگاه گشته جوق جوق ایبان طرف روانه  
ساخته خود هم سوار شده بر سر افش ای گشت پس بزرگداران کمندان شجاع که بر کوه چپ ایستاده قاصدان  
بصارت را بهر جانب برگماشته بود بسردار خود گفت گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخان را ای گشت  
میر و مجرب و شجاع این خبر شجاع کاروان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیدند مردانش اینک لشکر اعدا  
متوجه مقابل خود نشود و توپخانه محفوظ فایز حضور کرد و سواران غنیمت از صدای شلکها برگشته بر این جماعت  
در تاختن چون شجاع بدانای و تجربه کاری افواج غنیمت را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه  
جنگل هم بود تا گرفتند و آن وقت آن طرف ترک خود بدولت مؤتمنای سوار در رسیده گردش محاصره کرده قرولی  
مینمود و شجاع مذکور رفقای خود را جای بقوا عدد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه شخصت هزار سوار  
اسپان تاخته بشیر نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجاع و انا شجاعت کیشان خود را که بنا بر  
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار بر خیزانیده جا را قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست  
چنان شلکها نمانند که از صدایش گوش فلک کردند و از صدایش زمین لرزید تا دو ساعت بهنگامه رستخیز  
برپا ساختند شلک زنان پیش رو دیدند و از بس نزد و نمایان تخمیناده هزار جانباز غنیمت را بر خاک عدم  
غلامانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن محرکه گشتن نتوانسته ناکام جانهای خود را بمانند  
و چون پنجاه سردار و جمعی از کاروان غنیمت گشته فیلیان اعلام و عمارى و شتران نقاره از ریشش تیرا

و تفنگ مبروح و سقط شدند



در آن چقلش گاه جنگ آوران  
سلامت به نرسنگها تاخته  
ره زندگی سر بسپار گشته کم کم  
اجل همچو سایه بر کس فتاد  
چنان دست بردست روحان  
یکه از بیکه و بکش نعره زن  
برانی برادر برادر گریست  
بفرزند جان پدر سوگوارید

شده فتنه بیدار خفت امان  
قضا در میان کار خود ساخته  
سوار از ستور آمد زیر سم  
بقا پیش آهنگ فنا پس قتاد  
اجل یه بدندان حسرت برید  
یکه ز آه و ناله کشاده دهن  
بخون زری پور مادر گریست  
پسر براب و عم بسازار زارید

القصر چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم و داد  
چنان گریختند که میدان کفایت نکرد و غازیان منظر پای تبهات بمیدان مردی  
فشرده قایم و سرخبر و گشتند غنیم متشابه حال لشکریان خود و قوت جانبا ز می و  
مردانگی غازیان بهم برآمد و نعل در آتش گشته تو چنانه طلبید و بمقابله جلادت کیشان  
قایم کرده تبویب اندازی تاکید کرد چون گور اندازان از دوش است اندازی کرده  
و صد مات گوییل بحال اکثر غازیان شجاع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو  
شکنند آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزمافت جانهای خود ریختند  
اگر چه نزدیک بود که شیرازه جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید  
اما شجاع و الا فطرت بیروت غیرت مردی را تاب جسارت نیساب صفتان را قایم لانا  
تسکین و دلا سا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعتشان لشکر غنیم که جوق جوق  
در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود با اعتقاد درست و صفای این

تیم کرده رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره  
 حفاظت کشیده همه صفوف بر زمین نشانید پس کرامت آن شجاع در آن عرصه نظر بسید  
 که بعد گفتن اذان غنیم هزاره گلوله گلوله توپ پرانید هم از بالای سر مار پدیدتیا بحال احدی هیچ مضرت نرسید  
 آری بلیت اگر تیغ عالم بجنب زجا به نبرد کی تا نخواهد خدا به غرض تا شام غنیم چند صدوق سرب  
 و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و بر فیل سوت قدرت نیافت شب اتواب کشیده بفرودگاه خود که  
 از آنجا فاصله دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجاع که هر روز بمقابل غنیم سرخروی حال کرده مع غازیان  
 بی آب طعام میدان را قائم کرده بود شب قابویان بلا اندیشه بی دغدغه مجروحان فوج خود را پائی  
 مشی بصدقات توپ کم کرده بودند در روز نگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعه ستاره کبر  
 راسته صوبه نگر است و دوی باروان ساخته می طلبم پس صف با راسته راه میسر گرفت و طلا به داران غنیم که  
 نگهبان اه اطرف بودند اگر خبر در شده اسپ سواره چپ راست ایستاده می نگرستند اما مانع راه شبگیر  
 زوگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده اعماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان  
 کشاده شناسامی گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در همونجا اتواب قائم کرده  
 گول اندازی بعمل آورد و قیتکه آفتاب بلند پرده تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان  
 برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از وماندگان نیم جان  
 احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت کمندان شجاع  
 به مزاحمت سلامت داخل قلعه میسوگردیده آسود و همین شب صاحبزاده و الا قدر  
 با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیاده جزا را خسته لشکر رسد آ و غنیم را که هفت هزار  
 سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خزان بسیاره برستی فیل و صد شتر و  
 پنجاه آستر بار کرده بودند مع سود اگران پراقتند و امتعه و ساهاو کاران صاحب بر ما به

و باز رو گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت و غیره از پونا آمده متصل جن رای پٹن بی و سوپا  
 فرود آمده بودند و از شیخون زدگان جدا خبر شدنتند یک سلم تاخت و تاراج نمود چه قبل  
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و  
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پٹن یعنی بجنور پدیر حلیل القدر  
 روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنائیم به تمام این معنی دست عجز بزرگین نامرادی  
 گذاشت و سر بجزیب تفکر فرور برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیدر غازیان  
 منظر از زیر سازد قضا را در نیحالت جوڑی هر کاره از پونه خبر رسانید که نار این را و را  
 را که هوا عمویش قتل کنانید و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید بجزر و موضوع خبر  
 و حشت اثر در گرداب اندوده و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مال خود در صلح دید  
 بوساطت وکیل نواب راه مصالحت پیموده درخواست خراج لشکر خود که کروڑها صرف کرده  
 بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حال آن دولت بود بمیدان  
 چرکولی حتی لباس خاصه هم بشکر باین پیشوا از زانی داشته فارغ گشت و همه ملک چرکولی  
 عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیریست و فایده صلح زمان حال موقوف بر آینه  
 و ترقی این دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی  
 جاه و شمت خود دانید عرض چنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو کت و پیر  
 و بخلصه سیران چرکولی رضامند ساخته بجای خود آسود ترک مقبضای وقت که ضرر افتاد  
 خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته طمانه نامی خود را از قلعیات متعلقه پٹن  
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام نرو و گذاشته با بوجی سیند بهیه ابایالت صوبه سیرا  
 مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتاً بشکر را که پو پیوست قزاقان تاجوی تنگ بدره

عقب گرفته پناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و صل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند  
میر علی رضا خان بعد در یافت فراوان سنج و انواع عقوبت با بوساطت تانا پرنیس مخلصی  
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کننده و در کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت

ذکر تسلط راگهوا عموی ناراین را و در میان فوج کشیشین ملک بالاگهاط  
و بلوای امر ابر او و آخر با کام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت  
تعلقات بادامی و جالی مهبل نوکننده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن  
یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلات آنکه

چون ناراین را و با عوامی عمولیش از می خویش محمد یوسف کندان کشته شد راگهوا که از  
عهد ریاست بالاجی را و در قید بود در انوالا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت  
بعضی امر او اعیان دولت مرهطه را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نهضت کرد  
ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر  
مغول سایه پرور و خود پسند او باش نشس بودند بکثرت افواج مرهطه تاب معرکه آرائی  
نیاورند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست  
غنیم سپردند ناظم موصوف چون بد که لشکریان خود تن بمعمر کرده راه خانه با گرفتند و  
همه سامان جنگی و توپخانه غنیم از رانی داشتند لذا سرانداز شد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن  
شکسته در ماند موسی و موفرا سیست دو هزار مردم بار و در ضرب توپ فیل سواری حاصل  
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بیدر اوزنگ آباد و صوبه برا و غیره  
نویسانیده گرفت از آنجا برگردیده بغرم تسخیر بلاد بالاگهاط که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت نرین فرصت پهنیسی کار پر از پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که را که دیوانه شده سپهر برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما دشما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صد خطی به نواب بهادر هم ترسیم و ترسیل داشته بود نواب بالشکر نوآراسته خود دستعد گشته منتظر وقت و جوایمی فرصت شست درین اثنا کار پر از نذکوز به جمیع امرای دولت مرهط نیز که در اصطلاح قوم ایشان پیکانامند و بنا بر مصلحت همراهی را که گزیده بودند نوشت که شما یان یقین میدانند که او بدکار و سمر خون پسر بر جبین حال خود کشیده و زنا ر بدنامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم بر سوخت آنست که همه متفق شده از و انتقام بگیرند وزن نارین را مقتول را که حامد است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر مرهطه انگاشته از مطابعتش انحراف نوزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور یزدند که از واحدی روی بی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایزال مقر خود شدند چنان از نواح بیدر رسیدن برای درگ که از راه کویل بهادر بنده و کنکلی می تاخته بود لشکر را که نوشته شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار شتی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش مانند غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت و بناظم حیدر آباد هم بر حسب اشارت کار پر از نذکوز نفرایهی لشکر و سامان جنگ پلغار کرده

میرسد امرای پوننه هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند با یکدیگر اتفاق کرده بغیر تمبیه چون  
 شاهین به دراج عقب نموده اند راه صحیح سلامت مسدود و عرصه وقت قتل و غارت  
 کشاده ترست شوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیچود و وکیل را روانه کرد  
 التماس کو مک ز چو تم نمود نواب نظر مقتضای وقت و بر همد کی کار و بارش نموده التماس  
 او را بدرجه اجابت مقرون ساخت بهانه تاجی ملک غارت سامان ثروت پیش آوونه  
 جواب صامت نوشت که ما را بچنین امور معات دارید او مصلحتنا بلتجی گردید که صوبه اورو بست  
 بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا آبادامی و جالی بل و غیره بگاشندگان و الامی سپاریم هر طوره  
 ده لک و پیه عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضانا باجی را و بر ادبستی  
 خود را با بسته صد سوار برای بر شستن همانه از قلعه صوبه سرار و آنه کرد تا را و مذکور صوبه فر پوره  
 رسیده تاکید نامه به آگهوا بوجی سیندر بی قلع در فرستاد او اتواپ قلعه تیار ساخته جواب  
 داد که آگهوا قاتل سپهر گشته بخت را چه یار که برگاشندگان رئیس پوننه که عبارت از اولاد بالاجی او  
 نانا باشد حکم رانی کند اگر عاقبت مطلوب مستند و از اینجا باید رفت و الا یک یک متمدنک حرام  
 از گلزار توپ پراینده خواهد شد را و مذکور از جواب مردان اش بیگر گشته راه سرریگ پشن  
 طی کرد و سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بست آن صوبه و غیره  
 نموده صاحب زاده ظفر مندر با جمعیت گران همراه خود بر دهم دران آشنا مگر خطوط کار پنهان  
 مذکور نواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل سپهر یعنی آگهوا از جا  
 نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تمبیه سرای قاتل بد کردار بند و بست کارخانه دولت آن  
 نواب حیدر در آن رئیس پوننه و کار پردازان اینجا بواقعی صورت خواهد بست بلکه الحال تنبیه آن  
 وحیم العاقبت بر زدمه همت خود مقرر باید ساخت نواب بر حسب التماسش با فرج

سنگین از دارالریاست نهضت کرده بر چن رای پین فرود آمده بود صاحبزاده و الا هست  
 چونکه از حضور پدر بار او صدر مخلص گشته بسیر رسید و قلعه را بنجارا مستعد جنگ بدو حال  
 زده بسی دو سه ماه قلع فتح کرد و پنهان گذاشته بدگیری شتافت بعد چهار روز کشتایش  
 قلع و بند و بست آنجا پرداخته بچن رای درگ محاصره نمود و در عرصه یک ماه مردانگی  
 یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تکویر رسید بود که را که  
 چونکه از اطراف میدان سلامت امینت بر خود تنگ دید فوج کشتی نواب بهادر و عدم  
 ارسال مبلغ و زخواست خود و تسخیر کردن قلعات صاحبزاده بزور بازوی شجاعت  
 شنید این معنی و بال جانش شده جز که بختن و جان سلامت بودن چاره ندید جمعیتی  
 که شانزده هزار سوار موجود داشت بی نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان جنگل چو  
 مار سیدم برید چپا خورده راه هند گرفت پس فوج پونه و لشکر ناظم حیدر آباد تعاقبش  
 کرده او را تا برتون پور و از آنجا تا خاندین باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت  
 وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچیده بی مزاحمت احدی کوهیل و بهادر بنده و نمونه کی درک  
 و کجند رگده و غیره که در علاقه مرهه بود و قبضه اقتدار خود بعضی قلعات بچنگ مردانه و  
 اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیکار آن طرف پیشکش شایان گرفته و زمیندار  
 سرهتی را با نعام و خالص سروزان نموده بتاشیده بند و بست آن نواح تاکید فرموده پیشتر  
 نهضت ساخت در اندک مدت نوکنده و جالی بل و بادامی تسخیر کرده سمت هوبلی بار و اطر  
 رسید مخفی نماید که قلعه در دهار و اتر در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدر نگر بلطایف الحیل بلکه  
 حسب استرضای خاطر میرستم خان فاروقی تسلط در آنجا ای گرفته تسانه خود  
 داشته میرند که ابقدر حوصله اش بد ماه پنج صدر و پید بعد بخشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه ماد هورا و عازم بالاگهاط شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود دست درین  
 زمان نواب بهادرتسلط را آنجا که لیسونت را و نامی از خویشان گوپال را و ناظم مرج بود  
 بجای که و انعام امیدوار ساخته پس درین قلعه فرمان داد چون او بر این معنی رضامند گشته قلعه را  
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول تدبیر شایسته بعمل آورد شب  
 سیوم جوڑی هر کاره را که از قوم مرهش ساکن مرج و ما هزار نام سرداران و واقف اصطلاحات  
 مرهش بود بحضور طلبیده خطی از طرف آچمی رام که دیوان سوب را و تا تیان ناظم مرج برادر  
 کلان پیرسرام بهاؤ بود و در آن جنین تا تیان دیکور بتعاقب را که گرفته بدین مضمون که در نیولا  
 مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین ج. دماژ و ارسیده عزم تسخیرش دارد  
 لازم که آن شجاعت منش را در قلعه داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا غنیمت  
 کوک فرستاده شود و تا رسیدن کوک فریب نیاید خورد ترقیم فرمود ملفوف کنانید  
 مهر آچمی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هر کاره با تبدیل لباس در خل قلم  
 شده مفصل حقیقت بهجوریانی کار پر از مرج ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس  
 بدیافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده  
 جنگ گردید بعد سه چهار روز شبی دور سال پیاده دوسه صد سوار از قوم مرهش و راجپوت  
 منتخب کرده بلباس لشکریان مرهش از راه مرج به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن  
 جمعیت فوجی علیحده را تعیین کرد تا از اطراف اتواب و بنا دلیق بی گلوله پر کرده سر میکرد چون  
 آواز شلک بسمع قلعیان رسید از آمدن کوک خرم گشته دروازه های قلعه گشاده منتظر بودند  
 پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته لقلعه را گرفت که مردمان خود را بجا جمع کرده بدین  
 من سارید تا همین زمان بر لشکر عظیم و مورچال شجون رده زیر زبر میکنم و بر برج و باره و اتواب



قلعه مردمان همراهی خود را که محنت با کشیده اند میگذارم او را دان همچنان کرد یعنی مردمان خود را  
 بجای او هم ساخت سردار با بدیر خند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود  
 تا اسپان گذاشته پیاده پا دویند و فتلعه را در دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب ضرب  
 قلعه گیان گرفت یک یک را محبوس ساختند چون بمین اقبال عدو مال قلعه بجهت جنگ و  
 مفتوح گردید سردار حسدری بعد ادا می شکر واجب العطیات چند انواب خوشی سر کردند و آب  
 بهما در بصدای انواب یقین تصور فرمود که قلعه مضبوط سر کار خدا داد در آمد تا بجای قلعه شریف  
 آورده بنزد ولایت آنجا باز داخل خمیر حاصل گردید چون بعرضه یک سال از سخن آن مکان است  
 فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی نهادنجاست تقسیم مع قلع داران  
 با استقلال و شجوع و عاملان کفایت شعار و کار دان گذاشت و بنزد ولایت پالیکاران  
 آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر به دست نمود اما پنج لک و پیه مع چیزی تحالف نادره  
 معرفت و کیل بکار پرداز پونه برای رفع کورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده نظر منصوص  
 معاودت بسرینگ پشن فرمود و باجی را و بر نسبتی راگه را بحضور طلبیده شسته زبان  
 مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهم تا هر جا که خواسته باشی را بی شوی چنان  
 نامبرده از خرابی حال راگه واقف بود که همراه اسی پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از او  
 و از خویشانش او عداوت پیدا کرده در انهدلم بنیان آنها میکوشند ملاز و طجا و سود و بهبود  
 خود خیر ظل حضور انواب ندیده عرض کرد که فدوی هم یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده  
 بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جان بازی بجای  
 آورده شود پس انواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده منصب پانصد سوار و فیصل با عاری  
 و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمده خود فرمود و همدرین ایام بر نیاز نادر را